آیرونی و ابزود در تئاتر پیشرو
(یادداشتی پیرامون مقاله "وارد هوکر")

نویسنده: مارتین اسلین
ترجمه: فاطمه شامانی

وارد هوکر در مقاله‌اش توضیحاتی دقیق درباره عنصر کمدی در تئاتر فرانسه از ماریوو تا بکت ارائه داده است، به ویژه تفسیر او یک نقد و تحلیل روشن کننده از نمایش "در انتظار گودو" است. با این حال، من می‌خواهم در مورد استفاده او از اصطلاحات "آیرونی" و "ابزورد" مخالفت کنم. نمی‌خواهم ادعا کنم که او این اصطلاحات را به غلط به کار می‌برد. در واقع، او از استفاده رایج این اصطلاحات پیروی می کند. اما نکته من این است که استفاده رایج این اصطلاحات متفاوت است با معنایی که از سوی نمایشنامه‌نویسان تئاتر پیشرو فرانسوی به آنها داده می‌شود. بنابراین، اینجا یک خطر قابل توجه از سردرگمی وجود دارد؛ بین معنای این اصطلاحات که به صورت عمومی در کشورهای انگلیسی زبان قابل فهم است و مفهومی که نویسندگانی مانند بکت و یونسکو از آن استفاده می کنند؛ و مسلماً در مقالات انتقادی درباره این نویسندگان، این خطر وجود دارد که از اصطلاح کلیدی تئاتر آنها در معنایی کاملاً متفاوت از آنچه خودشان درک کرده‌اند استفاده شود.

هوکر می گوید: «تضاد نمایشی به طور معمول به گفتار یا اقدامی اشاره دارد که توسط شنوندگان و تماشاگران به نحوی کامل‌تر یا به نحوی متفاوت‌تر نسبت به گوینده درک می‌شود.» او به عنوان مثال به شخصیت مالوولیو اشاره می کند. یک مثال دیگر ممکن است در والن‌اشتاین شیلر باشد، کسی که حضار می‌دانند در حال تهدید به قتل است، و او با گفتن «من نیت دارم خواب طولانی داشته باشم» به تخت خود می‌رود. بنابراین، تضاد نمایشی می تواند به عنوان موضوعی خنده‌دار و به همان مقدار عمیقاً تراژیک و غم‌انگیز در نظر گرفته شود. با این وجود هوکر در طول مقاله‌اش تمایل دارد که عبارت آیرونی را به طور کلی با "خنده‌دار" مترادف کند.

او معنای ابزورد را به صورت اغراق آمیز ، یک آیرونی عالی تلقی می کند. اگر تفاوت در درک به اندازه کافی زیاد باشد، پدیده حاصل ممکن است ابزورد خوانده شود. هوکر از این واقعیت که استفاده از این اصطلاح با استفاده‌ی فرانسه پیشرو مغایرت دارد، آگاه است. او می گوید: این اصطلاح از زمانی که آلبر کامو به ما آموخته است که ابزورد را در اعمالی که قبلاً جدی گرفته شده‌اند، پیدا کنیم؛ مفهوم جدیدی به دست آورده است. از تلاقی ابزورد و جدیت واضح است که هوکر آن را با "خیلی خنده‌دار" یا "به شکل عجیب خنده‌دار" مترادف می‌داند. او ادامه می‌دهد: اما برای تماشاگر عادی، هنوز ممکن است به معنای بسیار ناهماهنگ، ناکافی یا ناپسند در نظر گرفته شود.

همانطور که گفته شد، تعریف هوکر به طور کامل به وسیله استفاده متداول در کشورهای انگلیسی زبان تصدیق می‌شود. دیکشنری انگلیسی جدید، پس از اشاره به منشاء استفاده از این اصطلاح در موسیقی که به معنای "نامناسب" است، آن را به شرح زیر تعریف می کند: "نامناسب با منطق و آداب و رسوم ؛ ناهماهنگ، بی‌منطق، غیرمنطقی". در استفاده مدرن، به صورت آشکار با عقل ومنطق مخافت می کند و از این رو مضحک و مسخره، احمقانه معنی می‌شود. با این حال، در زبان فرانسه، معنای خنده‌دار مطرح نمی‌شود. پتی لاروس اعتقاد دیگری دارد و آن را به عنوان "مخالف عقل، مخالف حس مشترک" تعریف می کند. به نظر من، اینجا منبع ابهام اصطلاحات است. در انگلیسی ابزورد می‌تواند به معنای خنده‌دار باشد. اما در فرانسوی به معنای مخالفت عقل است و تنها به این صورت معنا می‌شود.

مقاله برجسته کامو با عنوان "اسطوره سیزیف"، ابزورد را نه تنها به "اعمال و نهادها" بلکه به شرایط انسانی نیز نسبت می‌دهد. و این نه از آنرو که شرایط انسانی خنده‌دار است، بلکه ازاین جهت که دوران فاقد ایمان به خدا و پیشرفت انسان معنای وجود را از بین برده است و اساساً زندگی انسانی را بی‌هدف ساخته، عمیقا غم انگیز است و به همین دلیل آشکارا مخالف عقل است.

بنابراین، ابزوردنویسی نمایشنامه‌نویسان پیشرو فرانسوی از استفاده آنها از آیرونی ناشی نمی‌شود. بلکه از مضمون نمایش هایشان ناشی می‌شود. در واقع، این مضمون نمایش های آنها است. یونسکو و بکت علاقه دارند ابزورد بودن وضعیت انسان را به تماشاگران خود انتقال دهند. همانطور که یونسکو در یک مقاله می گوید: "ابزورد همان چیزی است که از هدف خالی است... از ریشه‌های مذهبی، متافیزیکی و متعالی خود جدا شده، انسان گم شده است؛ همه اعمال او بی‌معنی و بیهوده می‌شوند." در یک مقاله دیگر، یونسکو احساس وجود خود را از دوران کودکی‌اش به عنوان حالتی از سرگیجه در فکر فانی بودن جهان توصیف می کند: "من تصویرهای دیگری از جهان به جز آن‌هایی که بیانگر فناپذیری، سختی، غرور، خشم، نیستی و زشتی و دشمنی بیهوده هستند، نشناخته‌ام. اینچنین وجود جهان به نظرم آمده است ... ". به همین دلیل تصویر وضعیت انسانی در نمایشی مانند "زن آوازخوان کله تاس" بی رحم و ابزورد (به معنای بی‌هدف بودن) است. در دنیایی که هیچ هدف و واقعیت نهایی ندارد، تبادلات تربیتی جامعه متوسط به حرکات مکانیکی و بی‌معنی عروسک‌هایی بی‌مغز تبدیل می‌شوند. سرشت و شخصیت، که با ایده جاودانی نهایی روح هرانسان مرتبط است، اهمیت خود را از دست داده است (بنابراین، همانطور که هوکر به درستی اشاره می کند، انتقادات پروفسور گروس‌ووگل از این نمایش ها به عنوان نداشتن فردیت در شخصیت‌نگاری، به طور کامل اهمیت مرجع قرار دادن این نوع تئاتر پیشرو را از دست می‌دهد). همچنین نمی‌توان هیچ آیرونی در مثال "زن آوازخوان کله تاس" مشاهده کرد. تماشاگران چیزی بیشتر از خود شخصیت ها در خصوص معنای گفتگوهای مکانیکی بی‌حس نمی‌دانند. در اینجا یک طنز وحشتناک رخ می‌دهد (که به هیچ وجه مشابه آیرونی نیست) در مورد فرسایش و قدیمی شدن زبان مکالمه مؤدبانه و در مورد تبدیل شدن شخصیت‌هایی که تمام فردیت خود، حتی هویت جنسی خود را از دست داده‌اند.

این گونه شخصیت‌ها زندگی بی معنی و ابزوردی دارند. هوکر به درستی توجه کرده است که تماشاگران با این وجود آن‌ها را بسیار خنده‌دار می‌یابند. ادعای من این است که منبع این خنده در هیچ آیرونی نیست؛ بلکه در آزادسازی احساسات سرکوب شده ناامیدی خود تماشاگران قرار دارد. با دیدن افراد روی صحنه که به طور مکانیکی در حال اجرای تشریفات مودبانه در تعاملات روزانه هستند، و با دیدن آن‌ها که به عروسک‌های مکانیکی در یک بی معنایی کامل هستند، تماشاگران می‌توانند به دلیل توانایی در فهم ابزورد آنها، احساس ارتقاء نسبت به شخصیت‌های روی صحنه داشته باشند. این موضوع باعث تجلیلی وحشتناک از خنده می‌شود؛ خنده‌ای که بر اساس اضطراب عمیق درونی است، همانطور که هوکر در "سخنرانی" مشاهده کرده است. این شبیه به شوخی پرشور و خنده آوری است که با آزاد سازی احساسات تهاجمی و نیازهای سادیستی در فیلم کمدی سینمایی صامت با پرتاب پای کاستارد(نوعی شیرینی) یا در فیلم‌های کارتون معاصر با خشونت‌های فجیع انجام‌شده بر شخصیت‌های انسانی و حیوانی به صورت مکانیکی ، ایجاد می‌شود. چنین خنده‌هایی پاک کننده است، اما در عمق، موضوعاتی که به آنها خندیده می‌شود بسیار جدی هستند. ابزورد بودن وضعیت انسان نیز موضوع نمایش "در انتظار گودو" نوشته بکت است. این نمایش شخصیت‌ها را در نقش انتظار بی‌هدف نشان می‌دهد. به واقع، این یک مثال آیینی مذهبی است؛ به گریزان

بودن معنای زندگی و عدم امکان شناخت هدف الهی (البته اگر وجود داشته باشد).

این موضوع تمامی آثار منتشر شده بکت است. همچنین بکت اصطلاح ابزورد را به معنای بی هدفی در مقابل ضرورت به کار می برد.

با تعریف خود هوکر، نمی‌توانم به هیچ وجه آیرونی در نمایش: در انتظار گودو ببینم. اگر آیرونی دلالت بر این داشته باشد که مخاطبان بیشتر از شخصیت‌های درگیر در مورد معنای رویدادهای صحنه‌ای بدانند، بنابراین در نمایشنامه‌ای که در آن تا آخرین لحظه مخاطب در ناآگاهی کامل از معنای کلی کنش قرار می گیرد، اصلا آیرونی وجود ندارد. همان‌طور که هوکر اشاره می کند، حتی همسانی دو پرده برای نشان دادن این طراحی شده است که همه چیز برای ولادیمیر و استراگون تغییر نمی کند. با حیله گری،

تماشاگران به امید آن هستند که به طرز ماهرانه‌ای پرده دوم تغییری در پرده اول ایجاد کند که معنای نمایشنامه و هویت گودو را آشکار کند. اما این دقیقاً اتفاق نمی‌افتد. اگر هر آیرونی در میان باشد، به ضرر مخاطب است که در موقعیت مالوولیو قرار می گیرد که به انتظار چیزهایی می‌رود که رخ نمی‌دهد.